

دکتر سید محمد تقی

## موضع تشیع در انتقال فلسفه یونانی (در نهضت ترجمه)

آیا انتقال و علوم و فرهنگ یونان به جهان اسلام، راه طبیعی مانند «مجاورت فرهنگی» داشته یا در این نقل و انتقال، قصد و غرضی در کار بوده است؟

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطعاً فلسفه یکی از انواع و صورت‌های تفکر است نه این که تفکر منحصر به فلسفه باشد.

البته در تاریخ اندیشه، این روش تفکر در یونان به وضع چشم‌گیری وجود داشته و غالب بوده است و یونانیان، دانشمندان و فیلسوفان بزرگی در عرصه اندیشه تربیت کرده و به جهانیان عرضه داشته‌اند. و این معلمان اندیشه بوده‌اند که تأثیر عمیقی در تفکر و تمدن اسلامی نیز از خود به یادگار گذاشته‌اند، چنانکه قرن چهارم هجری در تمدن اسلامی، تبلور اندیشه یونانی با رنگ آمیزی آموزش اسلامی بوده و فارابی و ابن سینا و امثال این بزرگان، تبلور چنین فرهنگی بوده‌اند.

یونانیان، هرگز اصرار نداشتند که تفکر خود را به اقوام دیگر تعلیم دهند و

چه بسا که تفکر عقلی را منحصرأ در شأن خودشان می دانستند. اما به تعبیر دلیسی اوسیری:

«میان تمدن و بیماری واگیر، شباهت گونه‌ای وجود دارد هر دو نتیجه مجاورت و آمیزش، از مردمی به مردم دیگر، انتقال می‌یابد و هر جا که یکی از این دو ظاهر شود، نخستین سؤال به ذهن، مطرح می‌شود و آن، این است که: راه سرایت کجا است؟»<sup>۱</sup>

### عامل انتقال علوم یونان به جوامع اسلامی چه بوده است؟

سؤال دیگر این که: آیا این انتقال فرهنگ، یک راه طبیعی داشته یعنی به اصطلاح جامعه‌شناسان عامل «مجاورت فرهنگی» یا این که در این نقل و انتقال قصد و غرضی و چه بسا هدف سیاسی مطرح بوده است؟

اگر دومی است، چگونه مسلمانان با همه نحلها و اختلاف فرقه‌ها، سنی (معتزله) و شیعی (امامیه و اسماعیلیه) آن را پذیرفته‌اند؟ و اگر نقدی داشته‌اند، و نقدی عالمانه بوده و نه از موضع عناد و جاهلانته؟

مثلاً اگر ابوحامد غزالی، فلسفه را نقد کرد، خود نیز فلسفه‌ای ایجاد نمود یعنی او، فلسفه را با فلسفه نقد کرده است.

او ابتدا کتاب «مقاصد الفلاسفة» را نوشت و سپس کتاب «تهافت الفلاسفة» را ولی در «تهافت الفلاسفة» فلسفه را با اندیشه فلسفی نقد می‌کند.

به هر حال این سؤالی است که ذهن متفکران مسلمان را به خود جلب کرده است.

۱) دلیسی اوسیری: «انتقال علوم یونانی به عالم اسلام» ص ۱ مقدمه، ترجمه احمد آرام، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۵۰.

دسته‌ای عامل اول را پذیرفته و برخی دیگر با چشم بدبینی به این نقل و انتقال فرهنگی، نگریسته است.

از طرفداران نظریه اول، فیلسوفان مسلمان معتزله و اکثریت شیعه (امامیه و اسماعیلیه) بوده‌اند. و اصولاً دیدگاه شیعه به تعبیر شهید مطهری، از نخست «ذهنیت عقلانی» بوده است. او می‌نویسد:

«طرح مباحث عمیق الهی از طرف ائمه اطهار علیهم‌السلام و در رأس آنها علی علیه‌السلام سبب شد که عقل شیعی از قدیم‌الایام به صورت عقل فلسفی و استدلالی درآید. در میان اهل تسنن، گروه معتزله به شیعه نزدیکتر است و کم و بیش از عقل فلسفی و استدلالی بهره‌مند، بودند.

ولی چنانکه می‌دانیم، مزاج اهل جماعت، آن را نپذیرفت و تقریباً منقرض گشتند»<sup>۱</sup>.



### نظریه طرفداران مکتب تفکیک

از طرف دیگر، بخشی از اهل سنت (حنابله) و محدثان و در قرن اخیر در شیعه نیز گروهی پیدا شدند که هرگونه تممق و تفکر در معارف الهی را بدعت و ضلالت شمردند و مطالعه کلام و فلسفه را ضلالت به حساب آوردند.

از دیدگاه این گروه، نهضت ترجمه و انتقال علوم یونانی به جهت اغراض شوم سیاسی واقع گردیده و غرض از این حرکت علمی، مسکوت گذاشتن علوم اهل بیت علیهم‌السلام و منزوی ساختن امامان بوده است.

طرفداران مکتب تفکیک نیز، این ادعا را تجدید کرده و آن را تبلیغ می‌نمایند. آقای سید محمد باقر نجفی یزدی یکی از علمای این مکتب، در مقدمه کتاب

۱) مطهری، مرتضی: «اصول فلسفه و روش رئالیسم» ج ۵، ص ۱۶ - ۱۵.

مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی به نام «ابواب الهدی» می‌گوید:

«گرفتاریهای شیعه از جهت دسیسه‌های بنی‌عباس بوده که چون دیدند بنی‌امیه برای نابود کردن اهل بیت دست به شمشیر زدند و به کشتن و اسیر کردن ایشان، رسوای جهان شدند و مورد تنفر خاص و عام گردیدند، بنی‌عباس بنا گذاردند بطور دیگری اهل بیت پیغمبر را از بین ببرند، علوم پیچ در پیچ فلسفه یونان را در بین مسلمین رواج دادند تا آن‌که به وسیله سرگرم کردن مسلمین به آن علوم غلط، وجهه علمی اهل بیت علیهم‌السلام را از بین ببرند. و از طرف دیگر چون صوفیه در آن زمانها، تظاهر به زهد و بی‌اعتنائی به دنیا داشتند، بنی‌عباس صوفیه را ترویج می‌کردند که از وجهه زهد و تقوای اهل بیت علیهم‌السلام در نظرها بکاهند»<sup>۱</sup>.

نظیر چنین مطالبی را استاد محمدرضا حکیمی نیز در لابلای کتاب «مکتب تفکیک»<sup>۲</sup> آورده است. از منظر این دانشمندان خواندن کلام و فلسفه گمراهی و ضلالت و خلافی بیش نیست.

سؤال این است که آیا این مشرب فکری، در همان دوره «انتقال علوم یونانی»، به وجود آمده و جهان اسلام و نَحْلَهُ تشیع در برابر این نقل و انتقال فرهنگی، موضع منفی داشته‌اند؟ یا این که این روش و مشرب اندیشه در سده‌های پسین تمدن اسلامی و در دوره صوفیه، به ظهور رسیده است؟ آیا موضع دانشمندان شیعی و متکلمان مذهب که معاصر ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده‌اند، در اخذ و اقتباس علوم یونانی، یک موضع منفی و رد بوده است یا آنها نیز بمانند عقلی‌گرایان فرهنگ اسلامی (معتزله) از این انتقال علوم، استفاده کرده بهره برده، و خود را در برابر هجوم فرهنگی الحاد و ثنویت مجهز ساخته‌اند؟

۱) آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی: مقدمه «ابواب الهدی» ص ۲، انتشارات مشهد، ۱۳۶۱.

۲) نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

## نظریهٔ دوام

به نظر می‌رسد که انتقال علوم زمان (علوم الأوائل) به تمدن اسلامی، آنچنان رنگ سیاسی نداشته است و احیاناً دانشمندان شیعی، خود نیز از مترجمان و ناقلان فرهنگ ملل مجاور بوده و به نوعی سهمی وافر در این نهضت ترجمه، ایفاء کرده‌اند.

شواهد تاریخی زیر این مطلب را ثابت می‌کند؛ اینک نمونه‌ها:

۱ - نیاز جامعهٔ اسلامی از یک طرف، و گسترش شهر و مدنیت بلاد از طرف دیگر سبب شده است که مسلمانان، علوم و فرهنگ دیگران را به جهت پر کردن خلأ اجتماعی، ترجمه نمایند.

گویند: خالد بن یزید اولین فردی است که به جهت علم دوستی خود، دستور داد کتابهای شیمی و نجوم را از مدرسهٔ اسکندرانی مصر، به دمشق، بیاورند و آن را به عربی ترجمه کنند. جالب این که خالد، این رشته علمی (شیمی) را از یک راهب رومی به نام «دریانوس» یاد گرفته بود.<sup>۱</sup>

این مسأله نشان می‌دهد که ترجمهٔ علوم، پیش از روی کار آمدن عباسیان آغاز شده است.

۲ - هشام بن الحکم، متکلم و فیلسوف معروف شیعی، در دوران امام صادق علیه السلام با فلسفه و تفکر یونانی، آشنا بوده است. به نقل مسعودی، هشام جزء ملازمان حضور خالد برمکی بوده و در مجلس او که مناظرهٔ علمی و کلامی، مطرح می‌شد، شرکت می‌کرد. هشام در آن مجلس که فضیلهٔ دیگری از معتزله هم شرکت داشتند، دربارهٔ مسائل کلامی و فلسفی از جمله دربارهٔ کمون و (کمون) ظهور و حدوث و قدم، حرکت و سکون (قوه و فعل) وجود و عدم، تضاد و جریان حرکت، کمیت و کیفیت و مسائل

(۱) ابن الندیم، الفهرست: ص ۳۰۳.

دیگر بحث می‌کرده است.<sup>۱</sup>

### ۳- نقش خاندان نوبختی

خاندان نوبختی، یکی از معروف‌ترین خاندان‌های علمی و شیعی هستند که در انتقال علوم یونانی، نقش مهمی ایفاء کرده‌اند. مهم‌ترین شخصیت‌های بارز این خاندان، عبارت بودند از:

۱- فضل بن اسحاق ابی سهل نوبخت.

۲- علی بن اسماعیل نوبخت.

۳- ابو محمد حسن بن موسی نوبختی. (م. ۳۰۰ یا ۳۱۰).

در این میان برادر سوم یعنی حسن بن موسی از بزرگترین مترجمان فرهنگی و علوم یونانی، به زبان عربی بوده است. به نقل ابن الندیم در الفهرست:

«ابو محمد محمد حسن بن موسی نوبختی، پسر خواهر ابوسهل نوبخت، متکلم و فیلسوف معروف است. در خانه او، جماعتی از مترجمان کتابهای فلسفه بمانند ابو عثمان دمشقی، اسحاق بن حنین، ثابت بن قرة حرّانی، و دیگران تجمع می‌کردند و در مشکلات علمی و تصحیح اصطلاحات فلسفی و فنی، از او کمک می‌گرفتند. معتزلیان ادعا دارند که خاندان نوبختی، از گروه آنها است.

شیعیان نیز، تشیع آنها را باور دارند. اما به نظر من (ابن الندیم) خاندان نوبختی، شیعه می‌باشند و از روز اول به ولایت علی علیه السلام و اولاد او، معروفند».

از جمله کتابهای حسن بن موسی، تلخیص کتاب «الکون و الفساد» ارسطو

(۱) علی بن الحسین، مسعودی، مروج الذهب: ج ۳، ص ۳۷۶ دارالاندولس بیروت.

است<sup>۱</sup>.

به تعبیر دانشمند فاضل عباس اقبال:

«در میان آل نوبخت، ابومحمد، با وجود متکلم بودن، کسی است که از همه ایشان بیشتر به مذهب فلاسفه، توجه کرده و علاوه بر آمیزش با مترجمان کتب حکمت قدیم و مطالعه کتابهای ارسطو، بعضی از آنها را مختصر نموده و در رد (نقد) بعضی از آراء فلاسفه و اهل منطق نیز کتبی نوشته است»<sup>۲</sup>.

۴ - فارابی (۳۳۹ - ۲۵۹) معلم دوم، اولین فیلسوف مسلمان شیعی است که کاملاً علوم یونانی به ویژه منطق را در جهان اسلام گسترش داده است. او، یکی از شیعیان خالص بوده و به آن تظاهر می‌کرد، اصولاً تقرب و نزدیکی فارابی به سیف الدوله حمدانی شیعی و وصیت او بر تدفین به سبک شیعی، عاملی جز تشیع نداشته است. امروزه اگر کسی کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» فارابی را مطالعه کند، دقیقاً توجه می‌کند که صفات و شرایط رئیس اول مدینه فاضله، در اندیشه فارابی، کسی جز امام معصوم نمی‌باشد. و این روشن‌ترین نکته‌ای است که تأثیر اندیشه شیعی را در تفکر فارابی به وضوح بینیم.

جالب این که حتی دانشمند معاصر عرب، «دکتر عمر فروخ» رئیس فرهنگستان علوم سوریه، می‌گوید:

«فارابی شرائطی را برای رئیس مدینه فاضله ذکر می‌کند. این شرایط دقیقاً، با نظریه تشیع در مورد امام معصوم انطباق دارد. این سخن، ما را وامی‌دارد که بگوئیم: فارابی در تحریر کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» نه تنها از اسلام تأثیر پذیرفته، بلکه تنها

(۱) ابن الندیم: ص ۶ - ۲۳۵.

(۲) اقبال، عباس، خاندان نوبختی: ص ۱۲۸ - طهوری، تهران ۱۳۵۷.

اندیشه شیعی، در آراء او ظهور می نماید»<sup>۱</sup>.

## ۵- آل فزار

ابواسحاق، ابراهیم فزاری و پسرش محمد بن ابراهیم از منجمان و مترجمان کتابهای هندی به زبان عربی است که در دوره منصور زندگی می کرده، به تصریح سید بن طاووس، او و پسرش؛ از حکماء و منجمان شیعه بوده اند.

البته این شواهد، هرگز به این معنی نیست که فیلسوفان شیعی فلسفه یونانی را وحی منزل تلقی می نمودند و یا تنها اندیشه های یونانیان را نظاره می کردند. این عالمان بمانند ناقدان بصیر، از موضع قدرت علمی، علوم و اندیشه های یونانی را می سنجیدند و آنها را ارزیابی می کردند.

از گفته ها و مطالب آنها قسمتی که با تعالیم اسلامی وفق و سازگاری داشت، می گرفتند و احياناً قسمتهائی از گفته های آنها را نقد کرده و رد می نمودند. چنانکه هشام بن حکم و حسن بن موسی نوبختی، هر دو اندیشه ارسطو را نقد کرده اند و فارابی، احکام نجومی را کاملاً مردود می شمارد.

بنابراین می توان گفت تشیع هم در دوران تحوّل علمی (نهضت ترجمه) آن را به عنوان تلاقی فرهنگ جهان اسلام و فرهنگ های دیگر، تلقی کرده و از موضع «خُدْ مَا صَفَا وَ دَعْ مَا كَدِرَ»: «آنچه که صاف و درست است، اخذ کنید و آنچه که کدر و تیره است، رها نمائید».

از بهترینهای ملل بیگانه، استفاده و اقتباس کرده اند تا آنجا که در دوره های حکومت های شیعی بمانند آل بویه، حاکمیت عقلانیت فلسفی توأم با تعالیم تشیع، صبغه خاص فرهنگی دوران آل بویه را نشان می دهد و دانشمندانی بمانند ابن مسکویه

۱) عبدالله نعمه: فلاسفة الشيعة ص ۵۰۵ - مكتبة الحياة، بيروت، بی تاریخ.



صاحب بن عبّاد از دانشمندان شیعه، از مؤلفان معروف این دوره بوده‌اند.

## ۶- مجاورت فرهنگی

به نظر نگارنده، انتقال فرهنگ و فکر و تمدن چیزی نیست که روی اغراض سیاسی، اتفاق افتاده باشد، به تعبیر اوسیری (چنانکه اشاره شد):

«اگر دو فرهنگ در مجاورت هم قرار گیرند، قطعاً، روی همدیگر تأثیر می‌گذارند چنانکه نفوذ فرهنگ اسلامی به جهان غرب در قرون وسطی چنین بوده است و تأثیر فرهنگ اروپا نیز امروزه همین حکم را دارد».

فرهنگ اسلام به جهت دید وسیعی که داشته است، «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» علوم بیگانگان را پذیرا شده است و از بهترین‌های دیگران همواره استفاده کرده است.

دکتر رضا داوری، این نکته بسیار زیبا را چنین بیان می‌کند:

«اسلام چون در قلمروهای وسیع و در میان اقوام مختلف، رواج یافت. حوزه‌های بحث و نظر را تعطیل نکرد، بلکه به عنوان تفکر تازه، اجزای علوم و معارف اقوام دیگر را در طی بسط خود به خدمت گرفت و به این ترتیب فرهنگ و تمدن و علوم اسلامی، به وجود آمد. و در این سیر و جریان به فلسفه هم توجه و اقبال شد و چون تفکر جدی بود، فلسفه را هم به جد گرفتند. اما از آنجا که نه می‌توانست صورت تمدن اسلامی باشد و نه می‌شد، حکم ماده پیدا کند، در حوزه خواص باقی ماند و مخصوص آنان شد و دیانت که عوام و خواص نمی‌شناخت، عقل را صرفاً در زمینه اطلاق اصول بر موارد به کار برد و حد آن را همین دانست»<sup>۱</sup>.

۱) داوری، رضا، فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی: ص ۱۰۰، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۴.